

## ۱- مقدمه

عارفان در عالم محبت و عشق، جهت تحقق ظهور و تجلی آن در قلبشان جمله کژی ها و رذایل را از خود زدودند و پی فضیلت ها گرفتند تا به معشوق حقیقی خود یعنی ذات حق اتصال یابند. از آن جایی که «عشق» محور سلوک و درک عارفانه است، دو عارف نامی و شاعر- ابن فارض و مولوی- در اشعار خود به نیکویی این فضیلت را برای نیل به آستان حق و حقیقت به تصویر کشیدند. در این مقاله به بررسی واژه عشق در آیات و روایات و نظر عرفا و جاودانگی آن در تائیه کبرای ابن فارض و غزلیات عربی مولوی در دیوان شمس پرداخته شده است.

«مولوی شاعری حساس و جهان بین، که با دل های پاک و درون های صافی کار دارد و عشقی سوزنده و حاد سلسله جنبان او در همه احوال و اطوار است.» (صفا، ۴۷۱) و «در عرفان عاشقانه مولانا «غم» جای ندارد. وی مقام بالاتری را نیز کشف کرد، و آن مقام عاشقی بود.» (سروش، ۹)

ابن فارض شاعر برجسته ای است که قدرت و احساس شاعری اش را با ادراک دینی و عرفانی عجین کرده است. از این رو اشعارش بر فراز قله شعر صوفیانه عرب ایستاده است. و بجاست که او را سلطان العاشقین خوانده اند، زیرا عشق او به اندازه ای بود که مدت های طولانی غایب از نظر می شد و صدایی را نمی شنید و کسی را نمی دید و نمی خورد و نمی خوابید و پیوسته در سیر و سلوک و درک عارفانه بود.

تائیه کبرای ابن فارض از قوی ترین اشعار عرفانی مورد توجه عالمان و عارفان است و عده ای به ترجمه و شروحاتی از آن پرداختند، از جمله: سعیدالدین فرغانی دو کتاب به نام «مشارق الدراری» به فارسی و «منتهی المدارک» به عربی که از کاملترین کتابها در شرح تائیه بشمار می آید و همچنین کتاب «کشف الوجوه العر لمعانی نظم الدر» از عزّ الدین محمود کاشانی، و شرح القصیری بر تائیه ابن فارض.

اما با توجه به این که اساس و محور سلوک عارفانه «عشق» می باشد، سوال هایی از این قبیل مطرح است که: جاودانگی عشق عرفانی از منظر ابن فارض و مولوی در اشعار عربی چگونه بیان شده است؟ و هم چنین پیوند قرآنی و نگرش های یکسانی موضوع عشق در تائیه و غزلیات عربی مولوی چگونه ترسیم شده است؟ اما قبل از هر کلام آشنایی با دو شخصیت مولوی و ابن فارض ضروری می نماید.

## جاودانگی عشق الهی با تکیه بر آیات قرآن در سروده های ابن فارض و مولوی

مرتضی کاظم شیرودی<sup>۱</sup>سیدابراهیم دیباجی<sup>۲</sup>غلامعباس رضایی هفتادار<sup>۳</sup>

## چکیده

عشق از او صاف الهی و سرآغاز خلقت است، این عشق در واقع بر «هستی مطلق» دلالت دارد، و زندگی بدون آن چون پوست های بی روح است. مولوی، عشق را شیوه سلوکی خود قرار داده، آن گونه که ابن فارض در گام به گام مقامات عرفانی، آن را اساس کار خویش قرار داده است. بنابراین نگاه ابن فارض و مولوی، نگاه یک عاشق به معشوق حقیقی است و این نشانه معرفت و آگاهی این دو شاعر عارف است. در این مقاله ضمن بررسی واژه «عشق» با تکیه بر آیات قرآن و احادیث و نظر عرفا، به موضوع «جاودانگی عشق الهی» در سروده های تائیه کبرای ابن فارض و غزلیات عربی مولوی در دیوان شمس، با اسلوب تطبیقی پرداخته شده است.

کلید واژه ها: عشق، قرآن، جاودانگی، جمال، معشوق، ابن فارض، مولوی

mk\_shiroodi@yahoo.com

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران

۲- استاد دانشگاه تهران (عهده دار مکاتبات)

۳- دانشیار دانشگاه تهران

## ۲- مولوی

مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی معروف به مولوی «در ششم ربیع الأول سال ۶۰۴ هـ ق/سی ام سپتامبر ۱۲۰۷م» (گولپینارلی، ۹۶) در شهر وخش از شهرک های حاشیه ای بلخ بدنیا آمد. پس از رسیدن به کمال، لقب سلطان العلماء را به او بخشیدند. «آنه ماری، ۲۸ و ۲۹) ذبیح الله صفا می نویسد: «پدر مولانا» محمد بن حسین خطیبی» معروف به بهاء ولد فرزند حسین بن احمد خطیبی بود، که در روزگاران خویش از علمای صاحب نام دینی محسوب می شد. «(فروزانفر، ۶) و «مادرش مؤمنه خاتون از خاندان فقیه و سادات سرخس بود.» (زرین کوب، ۱۶). مولانا مدتی در حلب به تکمیل نفس و تحصیل علوم پرداخت، سپس عازم دمشق گردید. بسیاری از علمای ایران از هجوم مغول بدان نواحی پناه برده و اوقات خود را به نشر علوم مشغول گردانیدند. «مولانا در دمشق به صحبت محیی الدین عربی که مراحل آخرین زندگانی را در این شهر می پیمود، هم نایل آمده است.» (صفا، ۴۵۳).

مولوی در حدود چهل سالگی با شمس الدین محمد تبریزی دیدار داشت، که احوال مولوی را به کلی دگرگون کرد. «شمس الدین تبریزی در روح مولانا آب حیاتی بود که زندگانی تازه و نوبه او بخشید.» (همایی، ۵۵).

از آثار مولانا می توان غزلیات که به کلیات یا دیوان شمس معروف است، نام برد. تعداد ابیات دیوان را متقدمان به سی هزار رسانیده اند. (فروزانفر، ۱۶۸). حدود ۷۶ غزل به عربی است. «دیوان شمس تبریزی، دفتر هیجانات روحی مردی است که در سنین آغاز کهنوت، در رویارویی با یکی از نوادر ایام، به شوق آمده و لب از قال و مقال مدرسه شسته است.» (کاسب، ۵/۲)

از دیگر آثار او مثنوی و رباعیات و فیه ما فیه، مکاتیب و مجالس سبعة است. سرانجام این بزرگمرد عارف و عاشق در پنجم جمادی الآخر سال ۶۷۲ هـ ق در سن ۶۸ سالگی جهان را بدرود گفت.

## ۳- ابن فارض

«ابوحفص (ابوالقاسم) شرف الدین عمر بن علی بن مرشد بن علی، مشهور به ابن فارض (۵۷۶ - ۶۳۲) بزرگترین سراینده شعر صوفیانه در ادبیات عرب است. پدرش از حماة به ديار مصر مهاجرت کرد و چون در محاکم قضایی، سهم الارث زنان را می نوشت، به «فارض» مشهور شد.» (ترکه اصفهانی، بیست)

در آغاز به تحصیل علوم شرعی و فقه شافعی پرداخت. سپس به تصوف روی آورد و بیشتر ایامش در مساجد دور افتاده قاهره می گذشت. نزدیک به پانزده سال، مجاور حرم کعبه شد و پس از بازگشت در قاهره به گوشه گیری و انزوا گذراند، و با این همه مورد احترام همه مردم زمان خود بود. دیوان ابن فارض که توسط شیخ علی، نوه دختری او گردآوری شده، شامل قصاید، دو بیتی ها، الغاز و موالیسات، که نخستین بار در ۱۲۵۷ هجری در حلب به چاپ رسیده است. مهم ترین اثر ابن فارض قصیده تائیه کبری با حدود ۷۵۶ بیت است، که نظم السلوک یا نظم الدرّ نیز نامیده اند، و نیز قصیده خمیره در وصف شراب حبّ الهی، که در ادبیات فارسی نیز تأثیر بسیار داشته است. جلال الدین مولوی بدون تردید به شعر ابن فارض نظر داشته است، زیرا بر طبق نوشته حاجی خلیفه در (کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون) «مولانا قصیده ابن فارض را مطالعه می کرده است.» (نیکلسون، ۱۳۴)

ابوالعلاء عقیفی گوید: «امتیاز ابن فارض به این است که او پیش از آن که صوفی باشد شاعر است، آمیزش این دو نیرو سبب شده است که در شعر دیگر گویندگان عرب نظیری نداشته باشد.» (نیکلسون، ۱۳۶)

محیی الدین بن عربی (متوفی ۶۳۸) به تائیه ابن فارض توجهی خاص داشت و گویند که می خواست بر او شرحی بنویسد، ولی ابن فارض به او گفت که فتوحات مکیه تو شرح تائیه است. (امین، ۷۳۹)

برخی معتقدند که ابن فارض پایه گذار زبان رمزی (symbolic) در شعر عرب است. او از ادبیات صوفیانه و خصوصاً از شطیحات به نحو شایسته ای استفاده کرده و آن را به کمال رسانده است. (فروخ، ۱۰۰)

ابن فارض را سلطان العاشقین خواندند. عشق او پیوسته در سیر و سلوک عارفانه بود. «هو مشغول بحبه لربه و بما ينظم في هذا الحب من اشعار لعلها اروع ما نظمه الصوفية في حبهم الالهی، حتى لقب بحق سلطان العاشقین للذات الربانية.» (ضیف، ۳۵۷)

## ۴- عشق

در خصوص عشق مسائلی قابل تأمل است از جمله:

## ۳-۴- عشق و محبت در نظر عرفا

- ۱- «محبت اصل و قاعده راه حق تعالی است و احوال و مقامات نازلند.» (هجویری، ۱۳۸۷)
- ۲- «حقیقت محبت پیش عارفان و محبان، سوزش قلب به آتش شوق و روح و راحتی روح به لذت عشق و استغراق حواس به درّ دریای اُنس و طهارت نفس به آب های قدس و مشاهده حبیب به دیده کل و فروبست دیده کل از «کونین» و پرواز درون در غیب غیب و آراستگی محبت به خلق محبوب است.» (بقلی، مشرب الأرواح، ۱/ ۲۴۲)
- ۳- «عشق به خداوند غایی ترین منزل و عالی ترین قله درجات است. پس از رسیدن به عشق، مقامات بعدی چون شوق، قرابت و رضایت از محصولات و توابع آنند.» (غزالی، ۴/ ۴۲۷)
- ۴- از وی پرسیدند عشق چیست، این مصرع را نقل می‌کند «عشق آمدنی بود نه آموختنی.» (مبیدی، ۴۰۰)
- ۵- «محبت میل باطن است به عالم جمال است، و حقیقت محبت رابطه ای است از روابط اتحاد که محبت را بر محبوب بندد و جذب به ای است از جذبات محبوب که محبت را به خود کشد.» (کاشانی، ۵۷۰)
- ۶- «عشق براق سالکان و مرکب روندگان است. هر چه عقل به پنجاه سال اندوخته باشد، عشق در یک دم آن جمله را بسوزاند و عاشق را پاک و صافی گرداند.» (نسفی، ۱۶۱)
- ۷- به نظر مولانا، عشق از اوصاف الهی است. انسان بر هر کس و هر چیزی که عشق ورزی کند، این عشق فی الواقع بر «هستی مطلق» است. (گولپینارلی، ۳۴۲) عشق خواه حقیقی و خواه مجازی باشد، انسان را به حقیقت سوق می‌دهد. حتی عاشق و هم هم اگر در عشق خود صادق باشد، این عشق مجازی سرانجام او را به جایی می‌رساند. مولوی در تعریف عشق فرماید: عشق سبب بقا و خلاصه هستی است و زندگی بدون عشق چون پوست ها و لایه های بی روح است.
- العشقُ من الكونِ حياةٌ و لبابٌ والعيشُ سوي العشق قشورٌ و جلودٌ  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۲۶۴)
- و در غزلی دیگر عشق را نور جان و صبح عشق صبح خود می‌داند، زیرا تمام آرزوها در آن نهفته است.

العشق نورٌ روحی صبحُ الهوی صَبوحی  
أمنیةٌ و فیهِ مجموعةُ الأمانی  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۳۲۲۱)

## ۱-۴- واژه عشق

- ۱- عشق یعنی شگفت دوست به حُسن محبوب، یا در گذشتن از حد در دوستی. عشق مأخوذ از عشقه و آن نباتی است که چون بر درختی بپیچد آن را خشک کند، همین حالت عشق است بر هر دلی که طاری شود، صاحبش را خشک و زرد کند. (دهخدا، ۱۵۹۰۰)
- ۲- عشق یعنی به حد افراط دوست داشتن، محبت تام. «عشقه گیاهی است بالا رونده از تیره عشقه ها که در اکثر نقاط ایران خصوصاً نواحی شمالی به وفور می‌روید. (معین، ۱۰۶۵)
- ۳- «نجم الدین دایه» در رساله عشق و عقل گوید: «عشق محبتی است که از حد بیرون رفته باشد، یا «عشق محبت مفرط یا کمال محبت است.» (ستاری، ۳۷)
- ۴- «کلاباذی» در شرح رساله خود، فصل محبت را که احتمالاً قدیمی‌ترین نوشتار فارسی در باب عشق است گوید: «عشق هم محبت است، لکن چون از حد در گذرد عشق خوانند. عشق هم چون گیاه عشقه چون به کمال رسد، قوا را ساقط گرداند و حواس را از منافع منع کند و طبع را از غذا باز دارد.» (کلاباذی، ۱۳۸۷)

## ۲-۴- دونظر در باب عشق

- الف- «نخستین بحث از عشق که در دست مانده از افلاطون (۴۲۷ - ۳۴۸ پیش از میلاد) است. در رساله «مهمانی» نخست از هزیود (Hesiod)، شاعر یونانی قرن هشتم پیش از میلاد نقل می‌شود که گفت: در کیهان، در آغاز به هم ریختگی بود، زمین و عشق پس از تکوین، نظم را جانشین بی نظمی کردند. ناگفته نماند که قبل از افلاطون کسانی چون کنفسیوس (۵۵۱ - ۴۷۹ قبل از میلاد) بوده‌اند که، از عشق سخن رانده‌اند، کنفسیوس گوید: «عشق از همه فضایل برتر است، انسان برتر حتی به اندازه یک لحظه آب نوشیدن، برخلاف عشق رفتار نمی‌کند، تنها از راه عشق می‌توان همه انسان‌ها را دوست داشت.» (اسلامی ندوشن، ۳۶۹)
- ب- ابن سینا (۳۷۰ - ۳۲۸ هـ.ق): وی معتقد است که عشق همه حیات و شعور را در بر می‌گیرد. «تمام جمال، سعادت و خیر محبوب است که متعلق به عشق است» (چیتیک، ۳۱۶). ابن سینا در «رسالة العشق» می‌آورد: «إِنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الْمَوْجُودَاتِ يَعشُقُ الْخَيْرَ الْمَطْلُوقَ عشقاً غریزياً وَإِنَّ الْخَيْرَ الْمَطْلُوقَ يَتَجَلَّى لِعاشِقِهِ» (ابن سینا، ۸۲).

۸- ابن فارض سرآغاز و مبدأ ظهور و اظهار را عشق دانسته و آن را به سان نوری از تیر اعظم می‌داند که از آن طریق به حسن و کمال محبوب دست یازیده است؛ او جامش را رخسار کسی می‌داند که پیراسته از حُسن ظاهراست. (ترکه اصفهانی، ۳۰۹) ابن فارض در اولین بیت از تائیه خود می‌گوید:

سَقَتْنِي حُمَيَا الْحُبِّ رَاحَةً مُقَلَّتِي      وَ كَأْسِي مُحْيَا مَنْ عَنِ الْحُسْنِ جَلَّتْ

«ابن فارض شاعر عشق است و آتش عشق در وجود او شعله زده، و پیوسته ایام می‌کوشد این عشق را به بیان تعبیر کند و از آن چه در درون جانش می‌گذرد پرده برگیرد.» (الفاخوری، ۵۲۱)

#### ۴-۴- حُبّ و عشق در قرآن و احادیث

طبق تعاریف اکثر لغت شناسان «عشق» به معنی حُبّ شدید و خارج از اندازه است و این وصف در خدا نمی‌گنجد، زیرا وقتی بحث از عشق مطرح است، نیاز به عاشق و معشوق دارد و این نیاز در خداوند که «اللَّهُ الصَّمَدُ» است، وجود ندارد. در قرآن کریم کلمه «عشق» به طور مستقیم نیامده است، بلکه از خانواده «حُبّ» استفاده شده است و مراد از آن به اندازه نگه داشتن است و فقط اندازه را می‌توان با لفظ أَقْل و أَشَدّ کم و زیاد کرد. ابن عربی گوید: «در قرآن از عشق، به شدت حُبّ تعبیر می‌شود.» (سعیدی، ۵۳۱)

برخی آیات در این زمینه عبارتند از:

۱- «... وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (البقره، ۱۶۵) یعنی: کسانی که ایمان آوردند عشق شدیدی به خدا دارند. بنابراین اگر حُبّ به معنی شدیدتر برسد منحصر در عشق می‌شود.

«در رساله اصطلاحات فخرالدین ابراهیم عراقی درباره سه واژه عشق و عاشق و معشوق این گونه آمده است که: «عشق» محبت مفرط را گویند. و «عاشق» جوینده حق را گویند، و «معشوق» حق تعالی را گویند وقتی که طلب کنند به جدّ تمام از آن جهت که مستحق دوستی است من جمیع الوجوه.» (ستاری، ۱۰۶)

«در عرفان اسلامی معروف است که "عشق" اول از خدا جوشیده است و از او به همه عالم ساری و جاری شده است. عشق از یک سو با جمال معشوق سر و کار دارد و از سوی دیگر با معرفت عاشق به این جمال، هرچه جمال معشوق بیشتر باشد، عشق بیشتر می‌شود.» (کاکایی،

۲- «... فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (المائدة، ۵۴): خداوند می‌فرماید: خدا آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها نیز خدا را دوست دارند. در این آیه دوستی خدا مقدم شده است یعنی اول دوستی حق به خلق و سپس دوستی خلق به حق صورت گرفته است. بنابر این دوستی حق بر خلق مقدم است. روزبهان بقلی در کتاب شرح شطحیات از آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» می‌گوید: «خداوند صاحب محبت است و به نور محبت در دل محبتان تجلی کرد تا او را دوست داشتند به دوستی او، واله شدند نزد او به لذت محبت.» (بقلی، ۴۴۴). ابونصر فارابی گوید: «حُبّ و عشق خدا به ذاتش بزرگ‌ترین عشق‌ها و محبت‌هاست، پس وی هم محبوب و معشوق اول است و هم مُحِبّ و عاشق اول.» (فارابی، ۹۸)

۳- «... قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» (یوسف، ۳۰) یعنی: عشق زلیخا بر قلب یوسف (ع) چون شغاف است. (شغاف پوست باریک نرمی است که حاوی قلب و محیط بر آن است) (سعیدی، ۵۳۱)

۴- «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ» (آل عمران، ۳۱) بگو ای پیامبر اگر خدا را دوست دارید پس مرا پیروی کنید که خدا شما را دوست دارد.

بنابراین دوستی خدا در همه مراحل و مراتب وجود دارد، حال چه مقدم باشد و چه مؤخر. در قرآن کریم لفظ «يُحِبُّ» شانزده بار به کار رفته است، که نشان دهنده درجات و مراتب مُحِبّان باری تعالی است:

۱- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (البقره، ۱۹۵) ۲- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (البقره، ۲۲۲) ۳- «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران، ۷۶) ۴- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران، ۱۳۴) ۵- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (آل عمران، ۱۴۶) ۶- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران، ۱۴۸) ۷- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران، ۱۵۹) ۸- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (المائدة، ۱۳) ۹- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (المائدة، ۴۲) ۱۰- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (المائدة، ۹۳) ۱۱- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (التوبه، ۴) ۱۲- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (التوبه، ۷) ۱۳- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (التوبه، ۱۰۸) ۱۴- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (الحجرات، ۹) ۱۵- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (الممتحنه، ۸) ۱۶- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يِقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوعٌ» (الصف، ۴).

و هم چنین احادیث قدسی در زمینه حُبّ و عشق الهی وجود دارد که به ذکر دو نمونه بسنده می‌گردد:

۱- «مَنْ عَشَقَ وَعَفَّ وَكَتَمَ وَمَاتَ مَاتَ شَهِيداً»: کسی که عشق بورزد و در عشق عقیف باشد و آن را از غیر پنهان دارد، چون بمیرد مرگش حکم شهادت دارد. (ستاری، ۳۸)

۲- «مَنْ طَلَبْتَنِي وَجَدَنِي وَمَنْ وَعَدَنِي عَرَفَنِي وَمَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي عَشَقَنِي وَمَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ»: هر که مرا جست یافت و هر که مرا یافت شناخت و هر که مرا بشناخت به من دل بست و هر که به من دل بست عاشقم شد و هر که عاشقم شد، من عاشقش شدم. (همان، ۳۸)

## ۵- جاودانگی عشق الهی

### ۵-۱- عشق سرآغاز ظهور و وصال

تجلی زیبایی، علت خلقت است و عشق سرآغاز این خلقت است و به عبارتی عشق است که جمال سرمدی را تحقق می بخشد و این از عین وحدت سرچشمه می گیرد، زیرا در جلوه گاه جمال و زیبایی های آفریده، وجود عشق در قلب یک انسان عاشق و یا عارف است که، جلوه گری می کند و در آغاز، «عشق» باید باشد تا کسی شاهد را از جام بازشناسد. ابن فارض سرآغاز و مبدأ ظهور و اظهار را عشق می داند و در نخستین بیت از تائیه خود، جمال حسی ظاهر را به حُسن و کمال محبوب می رساند و جام را رخسار دلارام خویش دانسته، که ساقی آن، شراب محبت را از آن می نوشد:

سَقَتْنِي حُمَا الْحُبِّ رَاحَةً مُقَلَّتِي      وَكَأْسِي مُحْيَا مَنَ عَنِ الْحُسْنِ جَلَّتِ  
(فرغانی، ۱۳۹۳، ۱۹۹)

«کاشانی» معنای بیت را این گونه بیان کرده است «با ساقی نگاهم، باده عشق و دلدادگی را با ساغر روی معشوقی که والاتر از زیبایی است، نوشیدم.» (کاشانی، نظم الدر، ۵۳۱)

مولوی، از ساقی و نوشاننده باده می خواهد که، قدح تهی را از شراب گلگون لبریز نماید، زیرا جسمش را بسان قدح و چهره را باده می داند و حُسن و جمال یار را این گونه به تصویر می کشد که:

جِسمی زُجَاجَتِي وَ مُحِيَاكَ قَهْوَتِي      يَا كَامِلَ الْمَلَاخَةِ وَاللَّطْفِ وَالْعُلَا  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۸۱)

همانطور که ابن فارض صورت را قدح آن شراب ناب می بیند، مولوی نیز جسم را قدحش می یابد و هر دو در تصویر سازی حُسن جمال یار استادانه قلم می زنند. مولوی پس از حصول دیدار

یار خوش منظر، می گوید: باده ای از چشم نیکویت به من نوشاندی که چشمم را با نیکوترین سرمه روشنایی بخشید.

أَسْقَيْتَنِي الْمُدَامَةَ مِنْ طَرْفِكَ الْبَهِيِّ      حَتَّى جَلَا فَوَادِي مِنْ أَحْسَنِ الْجَلَا  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۸۱)

ابن فارض و مولوی از جمال ظاهر در نظر اول، که از شراب عشق، مستی برگرفتند فراتر رفته و به جمال مطلق و چهره باطنی نظر افکنده اند و ابن فارض چنین وانمود کرده است که، مستی من از نوشیدن شراب ایشان، یا دیدن ساقی پریچهره است.

فَأَوْهَمْتُ صَحْبِي أَنْ شَرِبَ شَرَابِهِمْ      بِه سُرُّ سِرِّي فِي انْتِشَائِي بِنَظَرَتِي  
(فرغانی، ۱۳۹۳، ۲۰۰)

فرغانی می گوید: «از اصحاب من کسانی که در عشق به مظاهر و صور زیبا مقیدند، به واسطه افکندن آن نظر اول بر آن صورت زیبا، که منش آینه جمال مطلق یافتم و موجب مستی من شد از شراب عشق، به گمان افکندمشان تا پنداشتند که من نیز همچون ایشان، به آن صورت مقیدم و تقلبات من در اطوار عشق به سبب آن تعلق و تقید است. و ندانستند که هر صورتی که در کل عالم است، مرا کار آن صورت می کند.» (همان، ۲۰۰)

بنابراین سه موضوع مهم در اشتراک عقیده ابن فارض و مولوی در ظهور عشق بدست می آید:

### ۱- دیدار جمال یار ۲- عشق و مستی ۳- وصال

شروع بیت ابن فارض با «سَقَتْنِي» و مولوی با «إِسْقَيْتَنِي» یعنی نوشیدن و نوشاندن باده از منظر محبوب، سپس غلبه احکام عشق با لفظ «حُمَا الْحُبِّ» بیانگر این است که در صورت جِسی، آن صورت محبوب، مظهر و آینه جمال حق است. و در اصل می خواهد با دیدن این جمال، رسیدن به مرتبه وصال را مطرح نماید، بنابراین چون مست از دیدار یار را در سر دارد، هیچ چیز نمی تواند مانع او از این دیدار، شود. بیت زیر مضمون سخن ابن فارض است:

و لَمَّا انْقَضَى صَحْوِي تَقَاضَيْتُ وَصَلَهَا      وَ لَمَ يَغْشِيَنِي فِي بَسْطِهَا، قَبْضُ خَشْيَةٍ  
(فرغانی، ۱۳۹۳، ۲۰۳)

در بحبوحه مستی خواستم دامن وصلش گیرم، و در حالت بسط هیچگونه قبضی دامنگیرم

نشد. (کاشانی، ۵۴۲).

مولوی، قبل از هوشیاری، باده ای برای مستی اش نمی طلبد، زیرا دیدار جمال یار برایش مهم‌تر است. وی رستگاری را در هر دیده ای که به دیدارش آراسته گردد، می داند:

یا سیدتی هایتی من قهوه کاساتی      من زارک من صحو ایاک و ایاه  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۲۶۳)

سپس ندای وصل سر می دهد و این روز را روز خجستگی می داند، زیرا به وصال یار و باده ناب مؤده داده است. مولوی می گوید: امروز می بینم که معشوق به وعده وفا کرد، پس بازگردید. و ای دل، تو را به وصال و باده ناب بشارت می دهم، امروز آن چه از روزگارت از دست رفته است، باز می گردد.

اليوم من الوصل نسيمٌ و سهود      اليوم أرى الحبَّ على العهد فعودوا  
يا قلبُ أبشركَ بوصولِ و رحيقِ      ما فاتك من دهرِكَ اليوم يعودوا  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۲۶۴)

لازم به ذکر است که «صحو» و «وصل» در بیت پنجم تائیه ابن فارض و غزل ۲۲۶۴ و ۲۲۶۵ مولانا، بیانگر هوشیاری سالک، به قرب الی الله است. و به عقیده عارفان «وصل» فناء سالک در اوصاف حق است و «وصل» یعنی سالک از تعین و هستی مجازی و پندار دویی، جدایی حاصل کند.» (سجادی، ۲۱۳۶)

آن چه در سروده های ابن فارض و مولوی مورد عنایت قرار می گیرد، ارتباط و پیوند معرفتی آنان با عشق است که نتیجه حصول به معرفه الله و اولیاء الله است و این پیوند از دو منظر قابل توجه است:

۱- خداوند: سالک پس از طی مراتبی چون ذکر، ارادت و محبت به نهایت آن که عشق است، می رسد. زیرا در مرتبه اخیر معشوق بر دل مستولی می شود و این همان پیوند است که با حق تعالی ایجاد شده است و خداوند، عشق و محبت را از ازل در دل بندگان قرار داده است، چنان که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مریم، ۹۶) آنان که به خدا ایمان آوردند و نیکوکار شدند خدای رحمان آنان را محبوب می گرداند.

۲- پیامبران: مهم‌ترین پیام پیامبران، عشق و رزی به خدا است و لازمه ورود به وادی عشق، همان ایمان و اطمینان قلبی و استقامت است. که به معنای پایبندی به ارزشهاست. خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ

أَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت، ۳۰) آنان که گفتند محققا پروردگار ما خداست سپس استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که، ترسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما آن بهشتی که به شما وعده داده شده است.

بنابراین از آن جایی که پیامبران و معصومین علیه السلام، پیوند مستحکمی با خداوند داشتند، عشق آنان به خدا نمونه و الگو قرار گرفته است. و دوستی پیامبر اکرم (ص) به دوستی پروردگار چنان گره خورده است که او را اُسوه معرفی نموده است: «لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (الاحزاب، ۲۱) مسلما برای شما در پیروی از رسول خدا سر مشقی نیکوست.

### ۵-۲- حجاب عشق

دو شاعر عارف و نامی - ابن فارض و مولوی - معتقدند که ترقی عشق، ما را به حرکت درآورد و از مستی به هوشیاری محتاج گردانید و چون سلطان عشق قوی شد، عزم برای رسیدن به مرتبه وصل و دیدار جمال حق، شدت گرفت. و هر کدام می گوید: این عشق که در دل و جان، نهان است و این آب دیده که از اثر سوزش عشق غمازی می کند، نتیجه سوزش آتش شوق من است، و اگر این حرارت عشق نبود، آب دیده، وی را غرق می کرد و اگر اشکهایم نبود، آتش اندوه، مرا می سوزاند. ولی رنج‌ها، وی را به ستوه آورد و رنجوری و لاغری تنش، راز پنهانش را بر ملا ساخت.

و لولا زقیری أغرقتنی أدمعی      و لولا دموعی أحرقتنی زقرتی  
و قد برح التبریح بی و آبادتی      و أبدی الضنا منی خفی حقیقتی  
(فرغانی، ۱۳۹۳، ۲۱۳ و ۲۱۵)

بنابراین هر سرّی که در باطن بود، آشکار شد، چون حجاب و مانع از ظهور آن سرّهای باطنی، قوا و اوصاف ظاهری بودند، مثل حواس و عقل و غیر آن، و در اثر عشق بود که اعضای بدن ضعیف شدند، در نتیجه مانع زایل گشت و اسرار باطن را ظاهر گردانید.» (همان، ۲۱۵)

و ما كان يدري ما أجنُّ و ما ألدی      حشای من السرِّ المصون أكنت  
فكشفت حجاب الجسم أبرز سرِّما      به كان مستورا له من سرِّیرتی  
و كنتُ بسری عنه فی خفیة و قد      خفته لوهن من نحولی أنتی  
فأظهرنی سمُّ به كنتُ خافياً      له و الهوی یأتی بکل غریبة  
(فرغانی، ۲۲۰، ۱۳۹۳ - ۲۲۲)

با هم ثابت هستند. سبب مشاهده، گشایش بصیرت به برداشتن پرده و سبب ذوق، تبدیل وجود و ارواح است و ذوق دریافت چیزی است که به تو می‌رسد.» (نجم الدین کبری، ۲۸)

مراد از «شوق» در این بیان، لقای محبوب در باطن مُحِبِّ است، زیرا وقتی پرده از حجاب کنار زده می‌شود شوق محبت از جمال، زیاد می‌گردد و به عبارتی شوق محبتان به لقاء و وصال و قرب محبوب زیاد می‌شود. چون در باطنِ مُحِبِّ این استعداد و آمادگی ایجاد شده است.

ابن‌فارض برای رسیدن به این مرحله از مراتب و احوالات خود که همان اتصال شهودی یامشاهده است، رنجوری و عواقب آن را پذیرفته است، زیرا اندوه بیشمارش که توأم با صدای گریه‌های شبانه و اشکهای ظاهریش بود، پرده از رازش بر می‌دارد، ولی گداختگی در عشق او، شوقش را برای رسیدن به محبوب دو چندان می‌کند و در حقیقت می‌خواهد رنجوری جان را با رشته عشق به جان الهی پیوند دهد. این سنخیت دو سویه در اشعار مولانا نیز بازتاب پرده براندازی در تجلیگاه عرفانی است که در پس آن، انس و الفت را مژده می‌دهد و روح و جان خویش را به دوستی با محبوب مشتاق می‌نماید، تا «شوق» را در آینه جمال الهی در لوح دل خود به تصویر کشد. مولوی در غزل خود نو میدی را از یاران خود دور می‌نماید، و به انس گرفتن محبوبش، نوید می‌دهد و نمی‌خواهد جز عشق جامه ای بپوشد و با غیر عشق آرام بگیرد:

أَصْحَابُنَا لَا تَيَّاسُوا بَعْدَ الْجَوَى مُسْتَأْنِسٍ      غَيْرِ الْهَوَى لَا تَلْبَسُوا غَيْرَ الْهَوَى لَا تَرَقِدُوا  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۲۶۷)

از مهم‌ترین موانعی که می‌تواند در مسیر سالک قرارگیرد، غفلت است که با روی‌گردانی از دنیا و ریشه کن کردن شهوات، سپس ذکر خدا و تلاش برای مشاهده و یا اتصال شهودی، این موانع از سر راه برداشته می‌شود. مولوی و ابن‌فارض ضمن توجه به این موانع، توانستند با ذوق و شوق، به وصال و قرب محبوب برسند. بنابراین از سروده‌هایشان سه مطلب مورد عنایت است:

۱- توجه قلبی و ذکر بسیار: «أَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (البقره، ۱۵۲) اگر مرا به یاد آورید من شما را به یاد می‌آورم. یعنی توجه خدا دو طرفه است، اگر تو توجه کنی، خدا هم به تو توجه می‌کند. بنابراین از یاد و ذکر خدا، قلب به آرامش می‌رسد «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الرعد، ۲۸). در آیه دیگری آمده است: «أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (الاحزاب، ۴۱) خدا را بسیار یاد کنید. ذکر یعنی توجه به خدا با تمام وجود. چون عوامل غفلت در نفس هر انسان زیاد است، بنابراین بهترین راه برای رفع این مانع، ذکر بسیار است. و از ذکر زیاد است که، ذاکر از مرتبه میل و ارادت و محبت، به عشق می‌رسد.

قیصری در شرح ابیات گذشته چنین می‌آورد: «كَشَفُ حِجَابِ الْجِسْمِ أَظْهَرَ لَهُ بَسْرَ شَيْءٍ كَانَ مَسْتَوْرًا بِالْجِسْمِ مِنْ سَرِيرَتِي وَ بَاطِنِي فَاطَّلَعَ عَلَيْهِ. وَ كُنْتُ بِاعْتِبَارِ السَّرِّ الذِّي لِي قَبْلَ كَشْفِ الْحِجَابِ مَخْفِيًا عَنِ الرَّقِيبِ، وَ الْحَالُ أَنْ أَتَى قَدْ جَفَّتْ عَلَيَّ سِرِّي بِأَظْهَارِهِ عَلَيَّ الرَّقِيبِ الْحَاصِلَةَ لِأَجْلِ وَهْنٍ وَ ضَعْفٍ لِحَقْنِي مِنَ التَّحَوُّلِ وَ كُنْتُ بِسِرِّي مَخْفِيًا عَنِ الرَّقِيبِ فَأَظْهَرَنِي لَهُ سَقَمٌ بِهِ كُنْتُ مَخْفِيًا عَنِ الْأَعْيُنِ إِذْ أَضْنَانِي بِحَيْثُ لَا تَقْدِرُ أَنْ تُدْرِكَنِي عَيْنٌ، وَ الْحَالُ أَنَّ الْهَوَى يَأْتِي بِكُلِّ غَرِيبَةٍ وَ هِيَ كَوْنُ السَّقَمِ مَظْهَرًا لَهُ وَ مَخْفِيًا» (قیصری، ۱۲)

مولوی، نیز آتش اشتیاقی را که با عشق درآمیخته است، فراخی جان‌ها و عبرتی برای اهل بصیرت می‌داند و می‌خواهد به هر طریق ممکن حجاب ظلمانی را از چشمانش بشوید و راز پنهانی را کشف و جمال یار را شهود نماید و معتقد است که یاد آن معشوق پرده‌ها را می‌برد و کم‌اند کسانی که این گونه عشق می‌ورزند. و این اشاره به شکیبایی برای آرام کردن است.

و أَشْرَتُمْ بِالصَّبْرِ لِي مُتَسَلِّيًا      مَا هَكَذَى عَشَقُوا بِهِ لَا تَحْسَبُوا  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۳۱۹)

مولوی، ظهور عشق را در جمال لایزال الهی می‌داند، اما به دیدن نشانه‌های او بسنده نمی‌کند و پرده از حجاب راز، بر می‌دارد:

إِنَّ فِي الْعِشْقِ فُسْحَةً الْأَرْوَاحِ      إِنَّ فِي ذَاكَ عَبْرَةَ الْأَبْصَارِ  
ذُبْتُ فِي الْعِشْقِ كَيْ أَعَايَنَهُ      مَا كَفَى أَنْ أَرَاهُ بِالْآثَارِ  
إِنَّ الْآثَارَ تَحْجُبُ الْآثَارَ      إِنَّ الْأَسْرَارَ تَسْتُرُ الْأَسْرَارَ  
كَثْرَةُ الْحُجْبِ لَا تُحْجِبُنِي      إِنَّ ذِكْرَكَ تَخْرِقُ الْأَسْتَارَ  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۱۱۷۷)

همانا در عشق گشادگی جان‌هاست و در آن عبرتی برای صاحبان بصیرت است. در عشق گداختم تا او را به چشم بینم، گرچه دیدن نشانه‌های او برایم کافی نیست. همانا بعضی از نشانه‌ها، حجاب و پرده نشانه‌های دیگر است، همان گونه که بعضی از رازها، رازهای دیگر را می‌پوشاند. بنابراین افزونی حجاب برای دل من، پرده و حجاب نمی‌شود، زیرا یاد تو پرده را می‌برد. در ابیات بررسی شده ابن‌فارض و مولوی دو مسأله نمود بیشتری داشته است و هر دو در احوال ایجاد ذوق و مشاهده با اتصال شهودی وجه مشترک دارند. بنابراین «ذوق و مشاهده هر دو

۲- دعا: «و قَالَ رَبُّكُمْ أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (المؤمن، ۶۰) پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. دعا کردن از موارد رفعِ غفَلتِ بنده است و با دعا سالک در مسیر همیشگی یاد خدا قرار می‌گیرد، به همین دلیل خداوند می‌فرماید: مرا بخوانید و فریادرسی جز من مجوید تا من دعای شما را اجابت کنم.

۳- تلاش و امید: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (العنكبوت، ۵) هرکس که به لقای خدا و مشاهده جمال و وصول به رحمت و جنت او امیدوار و مشتاق است، پس در عمل بکوشد زیرا وعده خدا آمدنی است و خدا شنوا و داناست.

### ۵-۳- صبر و حصول عشق

"صبر" در لغت «نگهداری نفس از بی‌تابی، زبان نگشودن به شکایت و نگهداری اعضا و جوارح از اضطراب و نگرانی» است. (زیبیدی، ۲/ ۴۴۲) و (دهخدا، حرف الراء، ۴۳۶) و «صبر» تحمل ناخوشایندی‌های نفس است و وجود آن بدین گونه است که هرگاه امری بر نفس هجوم آورد، از آن بی‌زاری نجوید و آن را بنوشد و ناشکیبایی پیشه نکند و اندوه و درد و رنج را آشکار نکند و آن چه را که پیش آمده پنهان نماید. «خزّاز، ۱۴۶). صبر در نظر بسیاری، به همان معنای تحمل و نگهداری نفس در برابر مصائب و رویدادهای سخت و در وجه کامل‌تر آن، زبان نگشودن به گله و شکوه است. صبر از دیدگاه عارفان معنای عمیق‌تری دارد، به طوری که آن را جزیی از مقامات و احوال دانسته‌اند و به تقسیم بندی آن پرداخته‌اند. از جمله، نجم رازی گوید: «ششم صبر است، باید که در تحت تصرفات اوامر و نواهی شرع و اشارات شیخ بر قانون شرع صابر باشد و مقاسات شدید کند و ملالت به طبع خویش راه ندهد. (نجم رازی، ۲۵۹) و برخی نیز به انواع صبر «مع الله، عن الله، فی الله» پرداخته‌اند (سراج، ۱۰۳) و «صبر کردن با خدای وفا بود و صبر کردن از خدای جفا» (قشیری، ۳۴۱) و صابر آن باشد که در بلا صبر کند و به زبان حکایت، شکایت نکند. (سهروردی، ۱۸۵)

بنابراین قریب‌الاتفاق نظری واحد در مفهوم و تعریف صبر دارند و آن‌چه در میانشان متفاوت است در نوع صبر است. عزّ الدین محمود کاشانی تعریفی جامع‌تر و کامل‌تر از صبر عنوان نموده است که کمتر به آن توجه شده است. وی گوید: «معنی «صبر» در عُرف حبس مرید است از مراد منهی عنه و صبر یکی از دو قاعده ایمان است، الایمانُ نصفان: نصفٌ صَبْرٌ و نصفٌ شُكْرٌ. چه هرچه پیش مؤمن آید از نعمت و بلا، داند که نتیجه قضا و قدر الهی و حاصل ارادت و اختیار حق

است. پس اگر از جمله مکاره بود بر آن صبر کند و اگر از جمله ملاذّ و محابّب بود بر آن شکر کند.» (کاشانی، مصباح الهدایه، ۵۴۲)

توضیح آن که مقام صبر پس از مقام فقر و قبل از مقام توکل و رضا قرار دارد و فقر آن است که سالک راه حقیقت، در دنیا مالکیتی برای خود نبیند و با داشتن زهد، از میل و رغبت دنیا روی گردان شود. جدایی این دو شاعر نامی ابن‌فارض و مولوی از اسباب دنیوی خود نوعی معرفت و خویشنداری نفس است. و ثمره صبر، ادای شکر برای حصول نعمت‌های الهی است. لازم به ذکر است که در سیر و سلوک پیامبران، «صبر» از بزرگترین فضیلت‌ها و از صفات آن‌ها به شمار می‌آمد و این کلمه به صورت‌های مختلف بیش از صد بار در آیات قرآن کریم بیان شده است، که نمونه‌ای از آن کامل‌کننده مطلب خواهد بود:

۱- «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (الاحقاف، ۳۵) ای پیامبر صبر کن همانطور که پیامبران اولوالعزم صبر و شکیبایی کردند.

۲- «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف، ۹۰) هر که تقوا پیشه کند و شکیبایی ورزد پس خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نکند.

۳- «إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (الزمر، ۱۰) قطعاً صابران، پاداششان را بی حساب دریافت خواهند کرد.

ابن‌فارض توجه موشکافانه‌ای به بیان مسئله صبر داشته است و چه زیبا در سروده‌های خویش از صبر به عدم شکایت و مهم‌تر از آن به شکر و رضا می‌رسد. وی سینه سپر کردن در برابر ناملایمات و اظهار قدرت و تحمل شکیبایی را نوعی خاکساری در برابر دوستان می‌داند، چون معتقد است که صبر و در پی آن، شکر سبب منع از اظهار شکایت شده و نمی‌گذارد که شدت حال بر دوستان ظاهر گردد. وی جامه سختی را خلعتی گرانبها می‌داند و می‌گوید: انجام بردباری بر ناملایمات در برابر عشق تو شایسته است، ولی از تو خوشایند نیست:

وَعُقْبَىٰ اصْطِبَارِي فِي هَوَاكِ حَمِيدَةٌ      عَلَيْكَ وَلَكِنَّ عَنكَ غَيْرَ حَمِيدَةٌ  
وَمَا حَلَّ بِي مِنْ مِحْنَةٍ فَهِيَ مِنْحَةٌ      وَقَدْ سَلِمْتَ مِنْ حَلِّ عَقْدٍ عَزِيمَتِي  
فَكُلُّ أَدَىٰ فِي الْحَبِّ مِنْكَ إِذَا بَدَا      جَعَلْتُ لَهُ شُكْرِي مَكَانَ شَكِيَتِي  
(فرغانی، ۱۳۹۳، ۲۳۱ - ۲۳۲)



ابن فارض گوید: هر محنت و رنجی را در راه محبت، نعمت و لطفی می دانم که سزاوار شکر کردن است. و به جای شکایت، سپاس می گویم و همه آلام شوق و دلدادگی را در جاذبه زیبایی جمال محبوب، تحمّل می نمایم. البته برای رسیدن به جمال ذاتی همه تلخی های موانع و بلاها را شیرین می یابم.

وَمَنْ يَتَحَرَّشْ بِالْجَمَالِ إِلَى الرَّدَى      أَرَى نَفْسَهُ مِنْ أَنْفُسِ الْعَيْشِ رُدَّتْ  
(فرغانی، ۱۳۹۳، ۲۳۷)

ابن فارض گوید: من اگر بلا را بر زندگی در ناز و نعمت فراخی ترجیح می دهم جای شگفتی نیست، چه من شکار جمال مطلق هستم و هرکس شکار زیبایی شود خودش را از زندگی گرم و نرم دورتر و به وادی فنا و نیستی نزدیکتر می بیند.

مولوی نیز در راه رسیدن به جمال، سخن از صبر و بردباری به میان می آورد، ولی اُلفت او با جمال به اندازه ای است که در این دیدار، دیده خود را می گشاید و فراتر می اندیشد و شکایت نمی کند، بلکه از این مسیر و از این مقام، به شکر می رسد. مولانا به محبوب خود می گوید که جام را پر کن و به ندیمانت سخن از صبر مگو، که صبر و پرهیز تمام شد.

إِمْلَأِ الْكَأْسَ لَا تَقَلْ لِنِدَامَاكَ اصْبِرُوا      نَفَذَ الصَّبْرُ وَالْتَقَىٰ يَا حَبِيبِي وَصَاحِبِي  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۳۲۰۲)

مولوی، از منزل صبر گام را فراتر می نهد و منزلگه اصلی را، عرش کبریایی و بارگاه احدیت می داند و این بازداشتن نفس بدون شکایت به کسی و خرسندی به خشنودی خدا نشانه خویشنداری است.

مَنْزَلْنَا الْعَرْشُ وَمَا فَوْقَهُ      عُمْرُكَ يَا نَفْسُ قَوْمِي سَافِرِي  
قُلْتُ أَلَا بُدَّ لَنَا سُلْمًا      أَسْلَمَكَ الصَّبْرُ قَفِي وَاصْبِرِي  
قَالَتْ هَلْ صَبْرِي إِلَّا بِهِ      هَلْ عَقْدَ الْبَيْعِ بِلا مُشْتَرِي  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۳۲۰۳)

منزلگه اصلی ما عرش و حتی فراتر از آن است. ای جان! تو را سوگند که برخیز و به آنجا سفر کن. گفتم: مگر برای ما نردبان نجاتی هست؟ صبر تو را سلامت می دارد پس بمان و شکیبایی کن. گفت: مگر بدون او صبرم هست؟ آیا هیچ معامله‌ای بدون خریدار منعقد می شود؟ (طباطبایی، ۱۶۵)

مولوی در پایان این غزل نگاه اصلی خویش را برای دیدن جلوه گری جمال لایزال از مسیر عشق به واقعیت عشق یا عشق حقیقی معطوف می دارد و می گوید: جز روشنی چهره تو چیزی نمی خواهیم. و جز عشق تو در صدد تحصیل چیزی نیستیم.

غَيْرَ سَنَا وَجْهَكَ لَا نَشْتَهِي      أَيْ وَسَيُوعِي عَشِقِكَ لَا نَفْتَنِي  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۳۲۰۴)

هم چنین مولوی بر این عقیده است که شکر در برابر نعمات الهی پس از گذر از همه مصائب آغازی دوباره برای سیر مقامات است و در بیتی از غزل خویش می آورد که، قطعاً شکر به جا خواهیم آورد:

فَشُكْرًا ثُمَّ شُكْرًا ثُمَّ شُكْرًا      لِأَوْرَادِ الْعَطَا خَيْرَ الْوَرُودِ  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۳۲۰۹)

و در غزلی دیگر جاودانگی عشق را در دیدار یار می داند و زندگی و مرگ و دین و دنیا را حق و پاداش کسی می داند که در برابر ناملایمات نه تنها گله و شکوه نکرده، بلکه شکرگزار بوده است.

هَأَكُم مَعَارِجِ اللَّقَا فِيهَا تَدَارِجُ الْبَقَا      أَنْعِمَ بِهِ مِنْ مُسْتَقَىٰ أَكْرَمَ بِهِ مِنْ مُسْتَقَرِّ  
الْعَيْشِ حَقًّا عَيْشُكُمْ وَالْمَوْتُ حَقًّا مَوْتُكُمْ      وَالذِّينُ وَالذِّينَا لَكُمْ هَذَا جَزَاءُ مَنْ شَكَرَ  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۱۱۷۲)

بنابراین از آن جایی که عشق، سبب بقای هستی است، مولوی همگی را به سوی آن دعوت می نماید، زیرا معتقد است که خداوند جاودانگی را در عشق مقدر کرده است:

يَا قَوْمِ! إِلَى الْعِشْقِ أَنْبِئُوا وَأَجِيبُوا      لَمَّا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِشْقِ خُلُودَ  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۲۶۴)

## ۶- نتایج مقاله

ابن فارض و مولانا از راه شکیبایی، حبس نفس و خویشنداری را برای مداومت بر طلب انس پذیرفته اند و این، نه از روی تظاهر، بلکه با ثبات و پایداری در برابر ناملایمات و رنج های بی شمار در مسیرشان، محافظت بر صدق اعمال و نیت هایشان داشته اند، بلکه فراتر از آن با ترک شکایت و رضا به قضای الهی به این نتیجه رسیده اند که عاشق هرچه صابتر باشد مقرب تر است. بنابراین نگاه ابن فارض و مولوی، نگاه یک عاشق به معشوق حقیقی است و این نشانه معرفت

## کتابشناسی

و آگاهی این دو شاعر عارف است. و جوب شکر به جای شکایت از منظر این دو شاعر همان میل و رغبت برای خدا و رضای او و ایمان در وادی محبت در عشق‌ورزی محبوب است. و بر این باورند که شکر، مقدمه رسیدن به توکل و رضاست، و این نشانه شروع اتصال‌رضوان الهی به دل بنده است.

در ابیات بررسی شده ابن‌فارض و مولوی دو مسئله نمود بیشتری داشته است ۱- هر دو در احوال ایجاد ذوق و مشاهده یا اتصال شهودی وجه مشترک دارند ۲- صبر، جذبه رحمت الهی و مقدمه اتصال رضوان الهی به دل بنده است و این که شکر در برابر نعمت های الهی، آغازی دوباره برای سیر مقامات و رسیدن به عشق است. زیرا عشق برترین نقش را داراست، و پله‌ای است که سالک بر آن استوار می‌ایستد. بنابراین خداوند جاودانگی را در عشق مقدر کرده است.

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن سینا، الحسین بن عبدالله، رساله فی العشق، الصدیق حسین و جاموس روایه، دمشق: دارالفکر، ۲۰۰۵م
- ۳- آنه ماری، شیمیل، شکوه شمس، ترجمه حسن لاهوتی، چاپ اول، تهران: علمی، فرهنگی، ۱۳۶۷ش.
- ۴- اسلامی ندوشن، محمدعلی، باغ سبز عشق «گزیده مثنوی»، چاپ اول، تهران: یزدان، ۱۳۷۷
- ۵- امین، احمد، ظهرا لإسلام، الطبعة الأولى، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۲۵ق.
- ۶- بقلی، روزبهان، شرح شطحیات، به تصحیح و مقدمه هانزی کرین، تهران: طهوری، ۱۳۴۴ش.
- ۷- همو، مشرب الأرواح المشهور بألف مقام و مقام، استانبول: نظیف محرم خواجه، ۱۹۷۳م.
- ۸- ترکه اصفهانی، صانن الدین علی بن محمد، شرح نظم الدر (شرح قصیده تائیه کبری ابن‌فارض)، تصحیح و تحقیق اکرم جودی نعمتی، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۴ش.
- ۹- چیتیک، ویلیام سی، عشق الهی، مترجم: سیدامیرحسین اصغری، چاپ نخست، تهران: علمی و فرهنگی، ش. ۱۳۹۴
- ۱۰- خزّاز، ابوسعید، کتاب الصدق، شرح و ترجمه مریم شعبانزاده، چاپ اول، مشهد: موندیز، ۱۳۹۱ش.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳ش.
- ۱۲- زرین کوب، عبدالحسین، پله پله تاملات خدا، چاپ بیست و هفتم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ش.
- ۱۳- ستاری، جلال، عشق صوفیانه، چاپ پنجم، تهران: مرکز، ۱۳۸۶ش.
- ۱۴- سجادی، سیدجعفر، فرهنگ معارف اسلامی، سه جلدی، چاپ دوم، تهران: مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۶ش.
- ۱۵- سراج، ابونصر، اللمع فی التصوف، مترجم: دکتر مهدی محبتی، با تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: اساطیر، ۱۳۸۸ش.
- ۱۶- سروش، عبدالکریم، قمار عاشقانه، چاپ ششم، تهران: موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۳ش.
- ۱۷- سعیدی گل بابا، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، چاپ اول، تهران: شفیعی، ۱۳۸۳ش.
- ۱۸- سهروردی، عمر بن محمد، عوارف المعارف، ترجمه ابومنصور اصفهانی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ش.
- ۱۹- صفاء، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳، چاپ یازدهم، تهران: فردوس، ۱۳۷۳ش.
- ۲۰- ضیف، شوقی، تاریخ الأدب العربی، القاهرة: دارالمعارف، ۱۱۱۹ق.
- ۲۱- طباطبایی، سیدحسن، ترجمه اشعار و عبارات عربی دیوان شمس، چاپ اول، تهران: امید مجد، ۱۳۸۱ش.
- ۲۲- غزالی، احمد، احیاء علوم الدین، المجلد الرابعة، بیروت: دارالهادی، ۱۹۹۳م.
- ۲۳- فارابی، ابونصر، سیاست مدنی، ترجمه سیدجعفر سجادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۵۸ش.
- ۲۴- فاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمدآینی، تهران: توس، ۱۳۷۸ش.
- ۲۵- فرغانی، سعیدالدین سعید، مشارق الدراری، شرح تائیه ابن فارض، با مقدمه و تعلیقات استاد جلال الدین آشتیانی، ویرایش دوم، چاپ چهارم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۳ش.
- ۲۶- فرغانی، سعیدالدین سعید، منتهی المدارک و منتهی لب کل کامل و عارف و سالک (شرح تائیه ابن فارض)، تصحیح و تحقیق وسام الخطاوی، چاپ اول، قم: آیت اشراق، ۱۳۹۰ش.
- ۲۷- فروخ، عمر، تاریخ الأدب العربی، ۶مجلد، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۱ق.
- ۲۸- فروزانفر، بدیع الزمان، شرح زندگانی مولوی، چاپ سوم، تهران: تیرگان، ۱۳۸۴ش.

## جاودانگی عشق الهی با تکیه بر آیات قرآن در سروده‌های ابن فارض و مولوی // ۱۰۵

- ۲۹- قشیری، ابولقاسم، رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران: زوار، ۱۳۸۷ش.
- ۳۰- قیصری، داود بن محمود بن محمد، شرح القیصری علی تائیه ابن فارض الکبری، اعنتی به احمد فریدالمزیدی، الطبعه الاولى، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ق.
- ۳۱- کاشانی، عزالدین محمود، کشف الوجوه الغر لمعانی نظم الدر، تصحیح محمد بهجت، چاپ اول، قم: آیت اشراق، ۱۳۸۹ش.
- ۳۲- همو، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال الدین همایی، چاپ اول، تهران: زوار، ۱۳۸۹ش.
- ۳۳- کاکایی، قاسم، هستی و عشق و نیستی، چاپ اول، تهران: هرمس، ۱۳۸۹ش.
- ۳۴- کلابادی، ابوبکر محمد، التعرف لمذهب التصوف، تصحیح عبدالحلیم محمد و طه عبدالباقی سرور، قاهره: بی‌نا، ۱۹۶۰م.
- ۳۵- گولپینارلی، عبدالباقی، زندگانی مولانا جلال الدین، فلسفه، آثار و گزیده ای از آن‌ها، ترجمه و توضیحات دکتر توفیق سبحانی، چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵ش.
- ۳۶- مرتضی الزبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، چاپ اول، بیروت: دارالهدایه، ۱۹۶۶م.
- ۳۷- معین، محمد، فرهنگ فارسی دو جلدی، گردآورنده عزیزالله علیزاده، چاپ سوم، تهران: ادنا، ۱۳۸۴ش.
- ۳۸- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، کلیات دیوان شمس تبریزی براساس نسخه بدیع الزمان فروزانفر، تهران: نویدصیح، ۱۳۹۵ش.
- ۳۹- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، کلیات دیوان شمس تبریزی، عزیزالله کاسب، تهران: محمد، ۱۳۷۴ش.
- ۴۰- میبیدی، رشیدالدین، کشف الأسرار و عده الأبرار، تصحیح: علی اصغر حکمت، تهران: دانشگاه، ۱۳۳۱ش.
- ۴۱- نجم الدین کبری، احمد بن عمر، نسیم جمال و دبیاجه جلال «فوائح الجمال و فوائح الجلال» تصحیح: فریتس مایر، ترجمه و توضیح: قاسم انصاری، چاپ اول، تهران: طهوری، ۱۳۸۸ش.
- ۴۲- نجم‌رازی، ابوبکر بن محمد، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ش.
- ۴۳- نسفی، عزیزالدین، کتاب الإنسان الکامل، با پیش گفتار هانری کرین، با تصحیح و مقدمه ماریژان موله، ترجمه مقدمه از ضیاء الدین دهشیری، تهران: طهوری، ۱۳۸۴ش.
- ۴۴- نیکلسون، رینولدالین، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، ۱۳۸۸ش.
- ۴۵- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح: محمود عابدی، چاپ ششم، تهران: سروش، ۱۳۸۳ش.
- ۴۶- همایی، جلال الدین، تفسیر مشوی معنوی، چاپ پنجم، تابستان، تهران: هما، ۱۳۷۳ش.